

تلگراف مهم ظهیرالدوله (که اخیراً ضمن خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، صفحات ۲۲۴ و ۲۴۰ منتشر گشته) توجه گردد.

نقش مطبوعات هم نادیده گرفته نشده است. فهرست روزنامه‌های گیلان و چند نمونه از مقالات آنها را ملاحظه می‌کنیم. از جهت شناخت افکار عمومی و ماهیت نهضت مشروطیت، مندرجات مطبوعات مزبور در خور بحث مبسوطتری می‌باشد تا روشن شود که خواسته مردم تاچه اندازه در جراید این زمان انعکاس یافته است. در مجموع کتاب «گیلان در جنبش مشروطیت» کوششی است صادقانه در شناخت سهم گیلان و گیلانیان در نهضت مشروطیت و مطالعه‌کنندگان دوره تاریخ اخیر ایران از آن بی‌نیاز نخواهند بود. □

ظهیرالدوله حاکم وقت گیلان در گزارش خود شرح می‌دهد که کنسول روس همراه قزاقها بعد از درهم شکستن وسایل چاپخانه‌ای که اعلامیه‌های آزادیخواهان را نشر می‌کرد «تمام دوایر محلی را محاصره، بیش از چهل نفر را کشته، و دارالحکومه را به کلی خراب و درهم نموده حتی اوراق کارم را برده و پاره کرده‌اند. مقصود از این حرکات محو هرگونه قوه دولتی در سرحد، تحقیر حکومت ملی در انتظار، و ترسانیدن اهالی از قهاریت خود» است (ص ۲۳۹-۲۳۷). البته به نظر روزنامه‌نگار روسی ایرانیان باید بسیار متون می‌شدند که «ورود عساکر روس... دستگاه اداریشان را از هرج و مرج نجات بخشید» (ص ۲۴۱). درباره اوضاع گیلان در اوان برانداختن حکومت ملی و به‌توپ بستن مجلس بجا خواهد بود که به دو

خداحافظ، گاری کوپر

نوشته رومن گاری

ترجمه سروش حبیبی

انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۱

صفحه ۲۷۴

پرنندگان می‌روند در پرو می‌میرند

نوشته رومن گاری

ترجمه ابوالحسن نجفی

انتشارات زمان، ۱۳۵۲

صفحه ۷۱

# خداحافظ رومن گاری

هرمز شهدادی

ولگردان امریکایی فراز کوه همه‌جوآنند واسکی‌باز. زمستانها درخانه‌ای جمع می‌شوند که بالاتر از ارتفاع دو هزار متری بنا شده است. تابستانها برای تهیه خوراک و تأمین زندگی از ارتفاع فرود می‌آیند. در زیر دوهزار متر هرکاری در نظر آنان مجاز است، و معلوم نمی‌شود چه کارهایی در آن بالا مجاز نیست. «این ولگردهای اسکی‌باز معمولاً از یادگرفتن زبان احتراز می‌کردند تا از تمام دامهایی که باکلمات همراه است دورباشند» (ص ۱۹). صاحب‌خانه بالای دوهزار متر جوانی امریکایی، لروتمند و همجنس‌باز است. دچار تنگی نفس است و به‌همه چیز حساسیت دارد. او حتی از «رابطه نزدیک و صمیمی با مدفوع خود» محروم است. به‌مدفوع هم حساسیت دارد. تفریحش رفتن به آبریزگاه ایستگاه قطار زوریخ و کشف آدمها یا حواریهای جدید است. او ودیگراسکی‌بازان همه نمونه‌های نوعی نسل به‌اصطلاح جوان‌اند. نام صاحب‌خانه بوگ‌موران است، و او در حقیقت مرشد و مراد ولگردان است. ولگردان هر یک به‌صورتی «عضیان» خود را برضد موقعیت فردی خود نشان می‌دهند. و راوی در هر جا که بتواند با درآمیختن عکس‌العمل «عصیانگر» و بوگ‌موران دیگران و اظهار نظر خود، چند «نمونه» را وصف می‌کند. مثلاً یکی از عصیانگران خود را آتش می‌زند: بوگ‌موران تلگرافی به‌پدر و مادر او خبر می‌دهد، آنان تلگرافی از بوگ‌موران می‌پرسند چرا، او تلگرافی جواب می‌دهد برای اعتراض به‌فندکش.

از آغاز داستان، پسر جوانی محمل کتاب می‌شود و

رومن گاری را در ایران کمتر می‌شناسند. در وطنش فرانسه هم همین‌طور. اما در امریکا کمی بیشتر او را می‌شناسند: به‌سبب آثارش (که برخی مستقیماً به انگلیسی نوشته شده است)، به‌سبب مقامش (سرکنسول فرانسه در لوس‌انجلس)، به‌سبب افتخاراتش (نشان لژیون‌دونور، عضویت نهضت مقاومت، مدال جنگی، جایزه گنکور سال ۵۶)، به‌سبب ارادتش به‌دوگول و چشم غره رفتنش به جوانان سنت‌شکن، به‌سبب فیلمی که کارگردانی کرده (پرنندگان می‌روند در پرو می‌میرند)، به‌سبب ازدواج و ستاره‌اش بایکی از معروفترین ستارگان امریکا (جین سیرگ) و خاصه به‌سبب شباهت نامش با گاری‌کوپر، یکی از مشهورترین پهلوانان فیلمهای هالیوودی.

میان رومن گاری و گاری‌کوپر شباهتهای دیگری هم هست: هر دو بلندقد، هر دو بزنبه‌باز، هر دو آقامنش، هر دو طرفدار مظلومان، و هر دو نماینده نسل ثابت‌قدم و معتقد و خوشبآوری که روبه‌ناپودی است. این با مرگ نسبتاً زودرس خود با جهان آشفته و جوانان آلفته‌امروزین خداحافظی کرد و آن با نوشتن «خداحافظ، گاری‌کوپر» با گذشته جوانمرد پرور و آزادمنش وطن او - و چه بسا با جهان ادب!

«خداحافظ، گاری‌کوپر» دو پاره مجزا دارد: فصل اول سراسر شرح موقعیت خانه‌ای است بر فراز یکی از کوههای پر برف سویس و وصف جوانان امریکایی ولگردی که در آن خانه گرد آمده‌اند، و بقیه فصلها سرگذشت قهرمانان اصلی کتاب را باز می‌گوید.

بار اظهار نظرهای راوی و ماجراهای کتاب را به دوش می‌کشد. نامش لنی است و همه خصایص «قهرمان روز» را در خود دارد. بوگت موران، مثل دیگران، او را دوست دارد، اما به او دست‌درازی نمی‌کند؛ زیرا «اهل خانواده‌اش» است. لنی از اینکه همه بلافاصله از او خوششان می‌آمد متعیر بود. وقتی به یک میهمانخانه وارد می‌شد، همه سر میزشان دعوتش می‌کردند و نوشیدنی به او می‌دادند. مثل اینکه چیزی داشت که خودشان هیچکدام نداشتند. قدش یک‌متر و هشتاد و هشت سانتیمتر بود و موهای طلایی. خلیپها به او گفته بودند که به یک گاری کوپر جوان می‌ماند. گاری کوپر تنها کسی بود که او دوست می‌داشت. حتی یک عکس او را هم با خود داشت که اغلب تماشا می‌کرد. بچه‌های دور و بر بوگت موران این را مضحک می‌دانستند و پااو شوخی می‌کردند: «این گاری کوپر به چه درد تو می‌خورد؟» لنی جواب نمی‌داد و عکس را به دقت سر جای می‌گذاشت. «لنی، می‌دانی چیست؟ از گاری کوپر دیگر خبری نیست. دیگر هیچوقت پیدا نمی‌شود. امریکایی خونسرد و مغروری که به خودش و حقوق خودش اطمینان داشت، با آدمهای شیرین می‌چنگید و همیشه از حق و انصاف دفاع می‌کرد و آخر سر هم همیشه بر طرف غالب می‌شد. آن همه را لولو برد. امریکای حق و انصاف، خداحافظ! حالا دوره ویتنام است، دوره شورش دانشگاه‌هاست. دوره دیوارکشدن دور محله سیاه‌هاست. خداحافظ، گاری کوپر» (ص ۲۳). لنی بیست ساله است. از امریکا فرار کرده است، زیرا در آنجا همه زبان انگلیسی می‌دانند و زندگی دشوار است و از این گذشته او نمی‌خواسته است به جنگ ویتنام برود. «از اصول معتبر زندگی لنی یکی این بود که وقتی با چیزی مخالف است بگوید موافقم» (ص ۳۵). «لنی همیشه دروغ می‌گفت و این از اصول زندگیش بوده» (ص ۴۶). لنی دون ژوان هم هست. راوی هم‌خواهی و روابط او را با چند دختر در فصل اول شرح می‌دهد و در خلال آنها فلسفه لنی را که «آزادی از قید تعلق» نام دارد بیان می‌کند. «یعنی تنها زندگی کردن، طرفدار یا مخالف هیچ‌کس نبودن» (ص ۲۳).

**از فصل دوم کتاب ناگهان «داستان» آغاز می‌شود.** «قهرمان روز» دیگری سر برمی‌آورد: جس دختر کنسول امریکا در ژنو. خیلی زیباست، خیلی هوس‌انگیز و خوش‌اندام است. پنج زبان می‌داند، با کمی عبری. باکره است. به موسیقی کلاسیک علاقه دارد. ماشین عصیانگرانه‌ای دارد با نمره سیاسی که علاوه بر ایست، مصونیت سیاسی هم به او می‌بخشد. رفقای هم دارد «عصیانگر». پدرش، برخلاف سایر اهل سیاست، احساساتی و درستکار است و از قضای روزگار ستم‌پیشه دایم‌الخسر شده‌است. در آسایشگاهی بستری است. پدر و دختر قرض فراوان بار آورده‌اند. جس ناآگاهانه عاشق پدرش است. پول قرض می‌کند و پدرش را از آسایشگاه بیرون می‌آورد. جس با لنی روبرو می‌شود. قصد لنی ابتدا گریز از احساسات و استفاده از دختر به عنوان عامل قاچاق است. حمل ارز قاچاق از فرانسه به سوی کار تجارتي پرصرفه‌ای است

و لنی با چند قاچاقچی قرار گذاشته است با به‌تور زدن جس از ماشین او برای حمل ارز استفاده‌کند. راوی وصف حالی می‌کند از یاران جوان و عصیانگر جس. اینان از ثروتمندان کشورهایی که در آنجا ثروتمند شدن ممنوع است در حین ورود به بانکهای سویس عکس مخفی می‌گیرند. با عکسها اخاذی می‌کنند. و حاصل اخاذی را به یاد فنا می‌دهند. دوفصل طولانی طول می‌کشد تا سرانجام لنی بر جس غالب شود و او را در شبی بارانی از دوشیزه بودن خلاص‌کند. اما خطر در کمین لنی هم هست. سرانجام لنی هم به دام عشق جس (این دختر امریکایی!) می‌افتد. عشق و قاچاق و عصیان درهم می‌جوشند. پدر جس هم بیکار نمی‌نشیند و با ورود به ماجرای دیگر مشغول برهم‌زدن شوربای احساسات خواننده می‌شود. ناگهان پدر جس کشته می‌شود. جس خشمگینانه در پی انتقام برمی‌آید. یاران عاصی عکاس به یاریش می‌شتابند. گروه ضربت درست می‌شود. از قاچاقچیان عکس مخفی می‌گیرند. جس وصیتنامه پدر را به پانک می‌برد. پس از گشودن صندوق پدر در می‌یابد که آن مرحوم با کلاه گذاشتن بر سر مأموران گمرک و شیرمالیدن بر سر قاچاقچیان پولها را برای او گذاشته و خویشتن را در راه یگانه دختر دلبنده شهادت کرده است. سرانجام قاچاقچیان شکست می‌خورند و جس و لنی و پول و فلسفه آزادی از قید تعلق، خواننده‌ای را از خواندن کتاب دلشاد و خواننده‌ای را از خواندن آن متأسف می‌کنند.

**خواننده‌ای** از خواندن کتاب دلشاد می‌شود که به «خود» و «آگاهی» خود اهمیتی نمی‌دهد یا آنها را فراموش کرده است. خواندن نزد او نه مبارزه‌ای است که یک سوی آن اثر نوشته و سوی دیگر آن اندیشه و تخیل او قرار دارند، و نه مکاشفه. چشم برسطرها می‌لغزد، کلمات تصاویر یا مفاهیمی را در ذهن تکرار می‌کنند، و خود انفعالی خواننده بی‌واکنش برجا می‌ماند. اما خواننده‌ای که انفعالی نیست، که نزد او خواندن و مان پای‌نهادن به درون آینه‌ای است که به قول استاندال رمان نویس بر سر چهارراهی نگه‌داشته‌است، کتاب «خداحافظ، گاری کوپر» را با تأسف بر زمین می‌گذارد. زیرا به شگردهایی که در کتاب آشکارا برای انفعالی کردن او به کار گرفته شده‌اند، معترض است. شگردهایی که استعمال مفرط آنها در داستان نویسی، داستان پر فروش را و در فیلم سازی، فیلم پر فروش را پدید می‌آورند، مثلاً: فرورفتن به جلد قهرمانی که همه چیز و همه کس را دست می‌اندازد. اما این دست‌انداختن محصول تجربه و تفکر نیست. از دردی هم سرچشمه نمی‌گیرد. مسخرگی و دلکی است. شعبده‌ای است تاخواننده ساده دل راضی شود. اینجا نویسنده و خواننده در پناه بردن به مسخرگی برای گریز از دشواری و پیچیدگی مسئله، سهیم می‌شوند. مثلاً «سوقعت جامعه صنعتی روحاً پریشان»، «بی‌ریشگی و سنت‌شکنی نسل معروف به جوان»، «اعتراض بر جنگ ویتنام»، «دشواری ایجاد رابطه خاصه از طریق زبان» و امثال آن در کتاب محور اندیشه قهرمانان است.

هر قهرمان به نحوی به نفی وضع موجود برمی‌خیزد اما در حقیقت این نفی نیست، نادیده انگاشتن یا مبتدل کردن وضع موجود است. در قدیم به این شگرد «هزلیات» می‌گفتند. امروز اسامی دیگری دارد و به هر حال نقابیی است که هزال در پس آن به آرامی می‌خواید.

— جلب توجه و علاقه خواننده از طریق «ضد احساسات حرف زدن» برای برانگیختن همان احساساتی که ظاهراً نویسنده با آنها ضدیت نشان می‌دهد. مثلاً قهرمان کتاب «خدا حافظ، گاری کوپر» ضد قهرمان نمایش داده می‌شود. اما همه خصوصیات قهرمان نمونه ونوعی را دارد. منکر احساسات است، اما احساساتی است. دروغ می‌گوید، اما همیشه راستگوست. شکست می‌خورد، اما همیشه برنده است و...

— و بالاخره «رشوهدادن» به خواننده. نویسنده با کنایه‌ای و اشاره‌ای به خواننده حالی می‌کند که دل‌خوش‌دار، من ترا دچار رنج فرا شدن از عادت‌های ذهنی نخواهم کرد: این جوان سنگدل سرانجام در سطور آخر کتاب نرم‌دل خواهد شد، این قاچاقچی ستم پیشه دست آخر کیفی نا جوان‌مردی‌پایش را چند برابر خواهد چشید و این دختر ماهرویی باکره بکارت خود را نه به جوانی هرزه که به شوهر آینده‌اش تسلیم خواهد کرد. خواننده در هر صفحه «قاقلیلی» خود را از نویسنده می‌گیرد: نیشی به سیاست‌پیشگان، فحشی به سرمایه‌داران، متلکی به سوسیالیست‌ها، صحنه‌ای از جریان شدن قهرمانان در رختخواب، ماجرای پر ماجرا...

**اما کتاب کوچک «پرندگان می‌روند در پرو می‌میرند»** از این دست نیست. خواندن آن چشم‌انداز دیگری از ادبیات داستانی (و از هنر داستان کوتاه، و هنر نویسنده‌گی رومن گاری) را پیش روی خواننده می‌گشاید. این کتاب پنج داستان کوتاه از داستان‌های مجموعه «درو» بر پیشتازان نامدار ما را در بر دارد و با سلاست به فارسی ترجمه شده است:

مردی پس از تجربه‌های بسیار سرانجام در پرو، در جایی منزل می‌کند که پرندگان دریایی برای مردن به آنجا می‌روند. قهوه‌خانه‌ای دارد، و «سالك تنهایی» خویشتن است. روزی که مثل هر روز در آینه می‌نگرد و با تعجب چهره خود را می‌بیند و می‌گوید «من این را نخواسته بودم!» چشمش به سه تن سیاهی‌لشکر کاروان شادی (کارناوال) می‌افتد که مست و بیحال بر ساحل خفته‌اند و ناگهان میانه امواج زنی را می‌بیند که «پیراهنی به رنگ زمرد بر تن دارد و شالی به رنگ سبز در دست، و به طرف تخته سنگ‌های میان دریا پیش می‌رود». مرد به نجات او می‌شتابد. زن مقاومتی نمی‌کند و همراه او به قهوه‌خانه می‌آید. معصوم و زیبا است و جواهراتی گرانبها زینت‌بخش تن نیم برهنه‌اش. مرد در چنگال تخیلات خود گرفتار، پی می‌برد که آن سه بازمانده کاروان شادی، از زن معصوم و پاکدامن و ثروتمند هتک ناموس کرده‌اند. در ذهن خود شریک غم و تنهایی زن می‌شود. می‌پندارد او، این پرنده که برای رسیدن به

نهایت سرنوشت خود به پرو آمده است، همان «عشق بزرگی» است که می‌تواند زندگی‌اش را سروسامان دهد. زن با سکوت خود، با نگاه هوس‌آلود و معصومانه خود او را بیشتر اغوا می‌کند. از او اجازه می‌خواهد که نزدش بماند. مرد تن در می‌دهد. زن او را به هم‌خوابگی می‌طلبد، مرد خود را به زن می‌سپارد و درمی‌یابد که «غفلتاً در دم آخر موفق شده است». در بازگشت «سال‌های تنهایی و موج نهم تنهایی که روی شانه‌هایش می‌شکستند»، نگاه زن تخته پاره نجات می‌شود. اما همه آنچه در ذهن مرد گذشته است با رویدادی درهم می‌ریزد: واقعیت، که بسیار دور از ذهن خواننده و قهرمان داستان است، نشان می‌دهد که همه این احساسات و تخیلات مالیخولیای آدمیان تنها است.

### داستان کوتاه دیگر حدیث دردناک کارل لوی، یهودی

بشر دوست و خوش طینت است که «به طبیعت نیک بشری اعتقادی وافر دارد». در جریان جنگ جهانی دوم به زیر زمینی می‌رود که در حقیقت قرن‌هاست که بشر دوستان در آن زندانی‌اند. بافت این داستان بسیار ساده است، اما دامنه تخیلی که در ذهن خواننده برانگیخته می‌شود آن را شبیه به «تمثیل» می‌کند.

طنز تلخ رومن گاری در داستان «ملالی نیست جز دوری شما» تلختر و کوبنده‌تر می‌شود. «آلبر مزیک» صورتی دیگر از کارل لوی است، از آن آدمیان که ساده دلیشان سرنوشت دردناکشان را رقم می‌زند. گذشته از داستان «همشهری کبوتر»، که طنزی ساده است، کتاب با بهترین داستان مجموعه و یکی از بهترین داستان‌های کوتاه که به فارسی ترجمه شده است، پایان می‌یابد:

شونبنام خیاط که از اردوگاه‌های مرگ نازیها گریخته است، به شهر «لاپاز» پایتخت بولیوی، پناه آورده است. اکنون که سالها از پایان جنگ می‌گذرد، به کار دوزندگی مشغول است و صبحها در سر راه خود به دکانش با کاروان «لاما»ها برخورد می‌کند. یک روز که در حال عبور می‌خواهد احساس خوشی و آرامش خود را با لمس کردن پوست لامای نشان دهد، چشمش به گلوکمن می‌افتد. «گلوکمن قربانی سوگلی فرمانده افراد اس اس، هاوتمن شولتزه بود، همان جلاذ ستمگری که با دقت کامل از طرف مقامات آلمانی انتخاب شده بود و به نحو احسن از عهده اعتمادی که بر او کرده بودند برآمد. بنا بر دلایلی مرموز و نامعلوم، گلوکمن بینوا مرکز توجه آزارهای او قرار گرفت و از میان اسیران، که بسیار کار کشته و خیره بودند، هیچ کس گمان نمی‌برد که گلوکمن بتواند از زیر دست او جان به در ببرد» (ص ۶۶). گلوکمن در برابر شونبنام تجاهل می‌کند. هنوز گمان دارد که نازیها در پی آزار او هستند. می‌گوید که اسراییل توطئه آلمانیها است برای اینکه همه یهودیان را آنجا گرد آورند و یکباره نابود کنند. سرانجام به آشنایی تن در می‌دهد. قبول می‌کند که در کارگاه شونبنام به کار مشغول شود. «گلوکمن هرگز با کسی حرف نمی‌زد. پشت پیشخوان درگوشه

خیاط راست کرد و قلبش از حرکت باز ماند: - قول داده است که دفعه دیگر با من مهربانتر باشد» (ص ۷۱). نویسنده این داستانهای کوتاه، کاشف موقعیتها و آدمیان است. نگاه او آن زوایای پنهان، آن روی دیگر سکه زندگی را می بیند. هر موقعیت را با قدرتی بی مانند در چند جمله می آفریند. و آدمیان گرفتار در چنبره آن موقعیتها را با موجدترین صورتهای بیانی جان می بخشد. هرداستان کوتاه، کشف یک پاره از هستی است، که همیشه طنزی هم در خود نهان دارد. طنزی که تلخ است و بالودگی و هزالی تفاوت بسیار دارد. خواننده در برابر هرداستان، در برابر واقعیتهایی که «ماجرا» نیست، و در عین حال کوبندگی ماجرا را دارد، متحیر و سر در گریبان برجای می ماند. اینجاست که قدرت داستان، و خاصه قدرت داستان کوتاه آشکار می شود: چند صفحه روایت از یک آدم و یک رویداد، کل هستی را در بر می گیرد. خواننده پس از خواندن هرداستان، از حدود کلمات و ماجرا فراتر می رود: به مرحله ای متعالی، که اندیشیدن به زندگی است، می رسد. «هنر» از خلال وسیله بیان خود تجلی می کند. «کهن ترین داستان جهان» کهن ترین پرش جهان را دوباره، و به صورتی کوبنده مطرح می کند، و این همان کاری است که شبرمان همین نویسنده از عهده بر نیامده است. سبب چیست؟ □

تاریکی روی زمین می نشست و دور از چشم ارباب رجوع مشغول کار خود می شد و جز به هنگام شب بیرون نمی رفت، آنهم برای اینکه از لامپها دیدن کند و مدتی دراز با محبتی بسیار دست بر پوست زبر آنها بکشد» (ص ۶۶). شش ماه بر این روال می گذرد و ناگهان تغییر محسوسی در حالات گلوکمن روی می دهد. «دیگر هنگام کار خود را از انظار پنهان نمی کرد و شونبام یک روز صبح که وارد دکان می شد صدایی شنید که باور کردنی نبود: گلوکمن آواز می خواند» (ص ۶۷). شونبام می پندارد که «شاید خاطرۀ دردناکی که در ذهن محکوم مانده بود عاقبت می خواست پاک شود». اما در می یابد که چنین نیست. که قربانی، جلاد خود را یافته است. به جلاد خود که در زیر زمینی مخفی شده است، خوردنی و نوشیدنی می دهد. گلوکمن به دست خود برای شولتزه غذا و آبجو می برد، آنهم به طرزى که هیچ کس خبردار نشود. وقتی شونبام وحشت زده و متحیر می پرسد: «این مرد یکسال تمام هر روز تو را شکنجه داده است، تو را زجر کش کرده و به صلابه کشیده است! و حالا به عوض اینکه پلیس را خبر کنی هرشب برایش غذا می بری؟ آیا ممکن است؟ آیا خواب نمی بینم؟ تو چطور می توانی این کار را بکنی؟ بر چهره مرد قربانی حالت مگری پر معنی آشکارتر شد و از ژرفای قرون صدایی چندین هزار ساله برخاست که مو بر اندام

### قالی بولوردی

تالیف سیروس پرهام

شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۲

۵۶ صفحه، مصور

# نور جادویی بولوردی

فرامرز قائم مقامی

کتاب اول به قطع رقعی در ۱۵۴ صفحه چاپ شده و برای نخستین بار درباره تاریخچه قالیبافی و فن قالیبافی و طرح و نقشه قالی و مناطق قالیبافی ایران اطلاعاتی به دست می دهد، و به طور یقین تا به امروز بهترین کتاب عمومی است درباره قالی ایران که به زبان فارسی منتشر شده است. نشر روان و شیرین به آذین نیز به آن ارزش خاصی بخشیده است. در این کتاب، در مورد تقسیم بندی قالی ایران روش سیسیل ادواردز (A.C. Edwards) انگلیسی اساس کار قرار گرفته است، که یقیناً اگر کاملترین تقسیم بندی نباشد منطقی ترین است، و غیر از آن تاکنون در هیچ کتابی برای یک تقسیم بندی جدیدتر کوششی دیده نشده است.

کتاب دوم جزوه ای است در ۳۹ صفحه که از طرف وزارت اقتصاد به مناسبت تشکیل سمینار استاندارد کردن مواد اولیه فرش از طرف مؤسسه استاندارد و تحقیقات

از آبانماه ۱۳۴۴ تا آبانماه ۱۳۵۲، یعنی در ظرف هشت سال، فقط چهار کتاب درباره قالی در ایران منتشر شده است\*، و چهارمین آنها همین کتاب «قالی بولوردی» است. و چون این نخستین کتابی است که در آن شیوه تحقیق علمی درباره قالی دهکده کوچکی در ایران به کار رفته است، چه برای فارسی زبانان و چه برای خارجیان علاقه مند به قالی شرق، ارزش خاصی دارد. سه کتاب دیگری که درباره قالی ایران به زبان فارسی چاپ شده و نگارنده این مقاله از وجود آنها اطلاع دارد عبارتند از:

- (۱) «قالی ایران»، نوشته م. ا. به آذین، آبان ۱۳۴۴.
- (۲) «قالیبافی در ایران»، نوشته دکتر حبیب چینی، مهر ۱۳۴۵.
- (۳) «هنر صنعت قالی در ایران»، نوشته منصور ورزی، ۱۳۵۰.